



درس تفسیر سوره مبارکه عنکبوت - جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملى دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وإبراهيم إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكَاءً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴)﴾

ارتباط قصص انبیا در سوره عنکبوت با معارف ابتدای سوره

در آغاز این سوره مبارکه «عنکبوت» راجع به اصل سنت الهی نسبت به مردم اختصاصی به ملت و نحلّ معینی ندارد فرمود: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ﴾ بنابراین مسئله آزمون الهی يك امر جهانی است اختصاصی به مسلمانها یا یهودیها یا مسیحیها و مانند آن ندارد ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا﴾^۱ پس ابتلا، فتنه، امتحان يك امر

عمومی است این مطلب اول بود که گذشت. به معاصران رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود ما امت‌های قبل از اینها را آزمودیم پس اصل کلی این است که انسان تا در دنیا هست محلّ آزمون است.

مطلب دوم این است که ما این آزمون را نسبت به امت‌های گذشته انجام دادیم قهراً امت اسلامی و امم آینده از این قانون مستثنا نیستند. طبق این دو مطلب عام که در آغاز سوره مبارکه «عنکبوت» گذشت قصّه هفت پیامبر از انبیای الهی را، هفت امت از امم گذشته را بازگو می‌کند جریان حضرت نوح، جریان حضرت ابراهیم، جریان حضرت لوط، جریان شعیب، جریان هود، جریان صالح، جریان موسی(علیهم الصلاة و علیهم السلام) را در این سوره مبارکه «عنکبوت» ذکر می‌کند. تفاوتی که هست در کوتاهی یا بلندی این داستان‌هاست در بعضی از سور قصّه حضرت نوح را وسیع‌تر ذکر می‌کنند و قصّه انبیای دیگر را کمتر. در این بخش جریان حضرت نوح را به همان عالمی بودن قصّه نوح و جریان نوح بسنده فرمود، فرمود: ﴿وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾^۱ ولی جریان حضرت ابراهیم را يك مقدار بازتر ذکر می‌کند.

اقسام آیات دربردارنده داستان حضرت ابراهیم(علیه السلام)

مطلب بعدی آن است که وجود مبارك ابراهیم(سلام الله علیه) بخشی از معارفش و قصّه‌اش مربوط به بین او و خدای اوست و خداوند ما را هم در این بخش سهیم کرده فرمود ببینید ابراهیم با خدای خود چه رابطه‌ای داشت شما همان مسیر را طی کنید منتها مقدورتان نیست، کوتاه‌تر و کمتر؛ ولی کاری که ابراهیم با خدای سبحان داشت شما همان کار را ادامه بدهید منتها در خور خود. بخشی از کارهای وجود مبارك ابراهیم(سلام الله علیه) دعوت به توحید و نفی شرک بود که این مشترك بین همه انبیاست عالمان دین که وارثان انبیاند^۲ آنها هم همین رسالت و مأموریت را دارند هم خودشان را موحدّ بار بیاورند هم جامعه را به توحید دعوت کنند. بخشی هم مربوط به

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۴.

مبارزه وجود مبارك ابراهيم با دستگاه عصر بود که آن را در سوره‌های دیگر بازگو فرمود. این آیاتی که از آیه شانزده شروع می‌شود تا آیه بیست و سوم این بخش‌ها ناظر به دعوت ابراهيم خليل (سلام الله عليه) است گرچه ممکن است بعضی از این آیات به عنوان جمله معترضه مربوط به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد ولی کل این چند آیه می‌تواند مجموعاً بیانات نورانی وجود مبارك ابراهيم (سلام الله عليه) باشد.

توحید خاورمیانه مرهون تلاش‌های حضرت ابراهيم (علیه السلام)

ابراهيم (سلام الله عليه) قوم خود را به توحید دعوت کرد در خاورمیانه آن روز غیر از الحاد و شرک خبری نبود ممکن بود در زوایای کشورها افراد مؤمنی پیدا بشوند ولی حکم غالب یا الحاد بود یا شرک. وجود مبارك ابراهيم (سلام الله عليه) به فرمان الهی قیام کرد اولاً رابطه خود را با خدای خود تنظیم کرد که عرض می‌کنیم آن رابطه چیست، بعد مردم را به توحید دعوت کرد و از چند راه توحید را ضروری دانست این راه‌ها که کارساز نبود تبر برداشت و بت‌ها را ریز ریز کرد تا حدودی عده‌ای را متوجه کرد بعد هم در برابر ﴿حِرْقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾^۱ تحمل کرد و با دستور الهی ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۲ آن آتش، گلستان شد و به برکت آن حضرت خاورمیانه طعم شیرین توحید را چشید. این توحید را وجود مبارك ابراهيم با این جان‌کندن تحویل خاورمیانه داد عالمان و دانشمندانی که حق‌شناس بودند آن را در کشورهایشان حفظ کردند ابوریحان بیرونی که معاصر مرحوم بوعلی است در کتاب معروفش به نام تحقیق ماللهند گله‌ای از علمای هند دارد می‌گوید در بخشی از خاورمیانه مثل یونان، سقراطی پیدا شد که به استقبال شهادت رفت و توحید را حفظ کرد و شاگردان موحدی تربیت کرد اگر عالمان هند هم چنین کاری می‌کردند دیگر مسئله بودا و برهما در هند پیش نمی‌آمد^۳ تلاش و کوشش ابراهيم (سلام الله عليه) به دست عالمان دین باید محفوظ بماند عده‌ای تا مرز شهادت رفتند توحید را حفظ کردند عده‌ای این کار

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

۳. ر.ک: تحقیق ماللهند، ص ۲۱.

را نکردند زیر گوش اینها مسئله بودا و برهما و اینها آمد الآن با اینکه عصر، عصر علم است اگر الآن عصر علم نباشد پس چه وقت عصر علم است شما هیچ فکر نمی‌کردید يك پهباد جاسوسی را این برادران سپاه با اندك فرصتی شکار بکنند اگر الآن عصر علم نباشد پس چه وقت عصر علم است الآن که عصر علم است شما می‌بینید گاو و موش را دارند در شرایط کنونی می‌پرستند اگر انبیا نباشند بشر این‌طور به درّه سقوط می‌افتد همین الآن که بیش از دوچرخه‌ای که در کوی و برزن ماست ماهواره بالای سر ماست همین الآن هند با همه عظمتش دارد گاو را می‌پرستد، موش را می‌پرستد بالأخره بشر گمشده‌ای دارد آن گمشده را انبیا آمدند به او گفتند این گاو نیست این موش نیست این فلان شیء نیست حتی فرشته نیست بلکه الله است این کار ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) بود.

تعامل حکمت نظری و حکمت عملی در برهان محبت حضرت ابراهیم (علیه السلام)

به هر تقدیر وجود مبارك ابراهیم خلیل سه برهان اقامه کرد بعد از اینکه رابطه خودش را با خدا تنظیم کرد رابطه حضرت ابراهیم با خدا در سوره مبارکه «انعام» بیان شد که فرمود من چیزی که گاهی هست و گاهی نیست و قائم به ذات نیست اصلاً دوست ندارم ﴿لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^۱ و هنرمندانه حکمت و جهان‌بینی را احیا کرد شما می‌بینید در هیچ کتاب فلسفی در جهان‌بینی سخن از دوستی و غیر دوستی نیست سخن از هست و نیست است سخن از محبت و غیر محبت نیست برهان می‌گوید یا خدا هست یا - معاذ الله - نیست اما من دوست دارم من دوست ندارم این در فلسفه و جهان‌بینی و حکمت نظری جا ندارد شما می‌بینید در مسائل ریاضی جا ندارد کسی بگوید من دوست دارم دو دوتا چهارتا بشود آخر سخن از دوستی و غیر دوستی نیست این علم است در فقه ما هم همین‌طور است من دوست دارم فلان قضیه باطل باشد یا من دوست دارم فلان قضیه حرام باشد آخر حرمت و حلیّت که به دوستی ما نیست این به حکم خدا وابسته است ولی وجود مبارك ابراهیم این را بست یعنی بین عقل

۱. سوره انعام، آیه ۷۶.

نظر و عقل عمل بست انسان خدا را برای چه می‌خواهد برای اینکه محبوب او باشد به او سر بسپارد در برابر او خضوع کند لذا مسئله حکمت نظری را با حکمت علمی دوخت یعنی جهان‌بینی را با جهان‌داری و جهان‌آرایی دوخت گفت: ﴿لَا أَحَبُّ الْآفَلِينَ﴾ خدا باید محبوب باشد اینکه گاهی هست و گاهی نیست که نمی‌تواند محبوب باشد.

ترغیب الهی درباره پیروی از حضرت ابراهیم (علیه السلام)

خدا هم فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ ما باطن این عالم، ملکوت عالم را نشان ابراهیم خلیل دادیم او اهل رؤیت بود رؤیت یعنی شهود، همین خدایی که درباره خلیل خود فرمود او ملکوت را دید ما نشان دادیم او دید ما را تشویق می‌کند که چرا شما نگاه نمی‌کنید خب این نگاه برای این است که ما ببینیم آن را در سوره مبارکه «اعراف» فرمود: ﴿أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ او اهل بصر بود شما اهل نظر باشید، او اهل دیدن بود شما اهل نگاه کردن باشید، این نگاه گاهی شما را به دیدن می‌رساند این بخش در سوره مبارکه «انعام» و اعراف گذشت که بخش مبسوطی هم بود.

سه برهان در دعوت توحیدی حضرت ابراهیم (علیه السلام)

اما دعوت وجود مبارك ابراهیم نسبت به توحید با سه برهان است هم درباره معبود هم درباره عبادت هم درباره عابد، درباره معبودها فرمود اینها سنگ و چوب‌اند از سنگ و چوب کاری ساخته نیست درباره عبادت فرمود این فسون است و فسانه این خرافه است درباره عابد هم فرمود شما برهان ندارید دروغ می‌گویید خلاف می‌گویید معبودان شما او ثان است سنگ و چوب بیش نیست ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَتْهُمَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ﴾ این اسم خالی است شما این سنگ‌ها و چوب‌ها را می‌گویید اله این اله يك لفظ است (يك) مفهومی دارد در ذهن (دو)

۱. سوره انعام، آیه ۷۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

زیرش خالی است (سه) شما این اله را بر چه چیزی می‌خواهید تطبیق کنید کلمه «رب» لفظی است که می‌گویید، مفهومی است که در ذهن دارید اما زیرش خالی است این «رب» را بر چه چیزی می‌خواهی اطلاق کنی بر چوب بر سنگ؟! ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾^۱ پس معبودتان سنگ و چوب است عبادت سنگ و چوب هم افك است و فسون است و فسانه شما هم که می‌گویید اینها مقرب ما هستند شفیع ما هستند دروغ می‌گویید دروغگو به مقصد نمی‌رسد، خرافه به مقصد نمی‌رساند از سنگ و چوب کاری ساخته نیست سه حد وسط است در بحث‌های قبلی هم داشتیم که تعدّد براهین به تعدّد حدود وسطای آنهاست اگر ما سه حدّ وسط داشتیم می‌شود سه برهان، گاهی ممکن است يك حدّ وسط باشد با سه تقریب بله این می‌شود يك برهان، اما وقتی سه حدّ وسط داشتیم می‌شود سه برهان. وجود مبارك ابراهیم خلیل از سه منظر توحید را ثابت کرد و دعوت کرد.

تبیین براهین حضرت ابراهیم (علیه السلام) درباره معاد

بعد فرمود شما خوب بحث کنید از مسئله توحید که فراغت پیدا کردید به مسئله معاد می‌رسید بالأخره این عالمی که نظم محیرالعقول دارد پوچ و افسانه و خالی از هدف است یا مقصدی دارد بالأخره، این نظم محیرالعقول برای آن است که هر کس هر چه کار کرد، کرد و هر چه به دستش رسید بکند این هیچ حسابی و کتابی نیست یا حساب و کتابی هست آن حساب و کتاب هم که در این عالم نیست برای اینکه این عالم، عالم امتحان است عالم آزمون است، پس حسابی هم هست آن حساب یقینی است و آن حساب هم یقیناً در دنیا نیست برای اینکه دنیا دار آزمون است چه اینکه در صدر این سوره گذشت پس يك عالم دیگر باید باشد به نام بعد الدنیا، بگویید چگونه خدا بعد از دنیا افراد را خلق می‌کند خب اینکه «کان» ناقصه است وقتی «کان» تامّه را قبول کردید «کان» ناقصه

را به طریق اولی، خدا وقتی هیچ را موجود کرد ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^۱ بعد از مرگ هم که چیزی پیش نمی‌آید بدنتان متفرق است جانتان هم هست چیزی از بین نرفته این پراکنده‌ها را جمع می‌کند جان هم که به اینها تعلق می‌گیرد ﴿إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ چون ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ این برهان توحید، برهان معاد، اینها را وجود مبارك ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) برای قومش بازگو کرد. برخی از آیاتی که در وسط این صفحه است این ممکن است چه اینکه برخی‌ها گفتند مربوط به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد^۲ به عنوان جمله معترضه اما سیاق اقتضا می‌کند که این يك صفحه همه بیانات نورانی حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) باشد و در آیه ۲۴ که می‌فرماید: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ﴾ پاسخ آن قوم باشد.

چگونگی دعوت توحیدی حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آیات مورد بحث

فرمود: ﴿وَإِبْرَاهِيمَ﴾ این ﴿وَإِبْرَاهِيمَ﴾ منصوب است به ﴿وَأَرْسَلْنَا﴾ در آیه چهارده فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾ اینجا ﴿وَإِبْرَاهِيمَ﴾ یعنی «لقد ارسلنا ابراهیم» برخی‌ها مثل زمخشری در کشاف گفتند این «ابراهیم» منصوب است به «أذكر» که مقدر است^۳ یعنی «واذكر ابراهیم إذ قال» آن وقتی که این حرف را زد ﴿وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ﴾ چه چیزی فرمود، فرمود: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ این سیاق، سیاق توحید است گرچه لفظ مفید حصر نیست که «لا تعبدون الا الله» در آن نیست اما ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ دارد دعوت به توحید می‌کند سیاقش سیاق توحید است و از او بپرسید ﴿وَأَتَّقُوهُ﴾ این برای شما خیر است این کلمه ﴿خَيْرٌ﴾ در این گونه از موارد یا فارغ از معنای افضلیت است صیغه افعّل تفضیل نیست اصل فضیلت را می‌رساند یا اگر معنای افضلیت را به همراه دارد به زعم اینها چون عبادت اوئان و اصنام خوب بود ایشان می‌فرماید عبادت خدا بهتر از عبادت صنم یا وثن است به هر تقدیر خیر

۱. سوره انسان، آیه ۱.

۲. الکشاف، ج ۳، ص ۴۴۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۳۹.

۳. الکشاف، ج ۳، ص ۴۴۶.

یا معنای افضلیّت را ندارد یا اگر دارد به گمان و زعم آنهاست. ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ این ﴿إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ هم ترغیب به عالم شدن است.

براهین حضرت ابراهیم (علیه السلام) در ابطال بت پرستی

بعد حالا برهان اقامه می کند می فرماید: ﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا﴾ شما سنگ و چوب را می پرستید از سنگ و چوب چه کاری ساخته است؟! انسان اصلاً چرا عبادت می کند برای اینکه مشکلش حل بشود یا «خوفاً من العذاب» است یا «شوقاً الى النعمة» است یا «حبّاً» آن «حبّاً» که مقدور شما نیست یا «خوفاً من النعمة» است یا «شوقاً الى النعمة» از سنگ و چوب هیچ کاری ساخته نیست خب چرا اینها را می پرستید؟! بشر را رها کنی در عصر علم هم باشد گرفتار حس است الآن این موش پرستی، الآن این گاوپرستی، الآن این عضوپرستی که در هند است برای چیست اینها خیال می کنند که با این مشکلشان حل می شود انبیا آمدند گفتند آن که مشکل را حل می کند خداست ﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا﴾ پس معبودتان دروغین است (يك) دو: ﴿وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا﴾ شما دروغ آفرین هستید این خلقت یعنی جعل، إفك چیزی را از جای خود گرفتن به جای دیگر بردن، منصرف کردن را می گویند إفك، ﴿يُؤْفِكُونَ﴾ یعنی يُصرفون، عبادتی که برای خداست به غیر خدا می دهید مشرکین این طور نبودند که نظیر ریاکار قدری برای خدا، قدری برای غیر خدا عبادت کنند مشرک اصلاً خدا را نمی پرستید اینک فرمودند مشرک است معنایش این است که عبادتی که برای خداست به غیر خدا دادند غیر خدا را شريك او دانستند همتای او دانستند او را دارند عبادت می کنند وگرنه مشرک فقط بت را می پرستید خدا را نمی پرستید اینجا هم فرمود: ﴿وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا﴾.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا﴾ این سنگ و چوب که کاری از آنها ساخته نیست آخر شما عبادت می کنید برای کاری است بالأخره، چرا آنها را احترام می گذارید برای اینکه مشکل شما را حل کنند در

حالی که از آنها کاری ساخته نیست پس به جایی مراجعه کنید که همه کار به دست اوست ﴿فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ الرَّزْقِ﴾ و او را عبادت کنید و با دریافت رزق از ذات اقدس الهی سپاسگزار او باشید و بدانید که بازگشت شما هم به سوی اوست نه شما از بین می‌روید نه به غیر خدا بازگشت می‌کنید به بت‌ها باز نمی‌گردید اصل رجوعتان ضروری است «لا ریب فیه» است و رجوعتان هم الی الله است این هم «لا ریب فیه» است نه اصل رجوع را می‌توان انکار کرد نه رجوع به غیر خدا را می‌توان پذیرفت ﴿وَإِنْ تُكَذِّبُوا﴾ حالا اگر شما آمدید تکذیب کردید اولاً خودتان دروغ می‌گویید، ولی بدانید پیش از شما کسانی هم بودند که حرف انبیا را تکذیب کردند و به کام غرق رفتند همان جریان حضرت ابراهیم مسبوق به جریان حضرت نوح (سلام الله علیهما) بود امت این هم مسبوق به آن امت‌اند هر چیزی که انسان را احاطه کند بالأخره انسان را دور بزند دور انسان طواف کند به آن می‌گویند طوفان خواه آب باشد خواه باد باشد خواه گرد و خاک باشد خواه آتش باشد منتها حالا درباره آب شهرتی پیدا کرده هر چیزی که آدم را دور می‌زند آدم را احاطه می‌کند این می‌شود طوفان. فرمود: ﴿وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ این گونه از آیات است که برخی از مفسران احتمال دادند اینها جمله معترضه باشد مربوط به خود پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد که در وسط قصه حضرت ابراهیم واقع شده البته چه بیان مربوط به حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) باشد چه بیان مربوط به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد برهانی است و حق است.

براهین حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای اثبات معاد

برای اثبات معاد فرمود شما اگر بررسی کنید مطلب به قدری روشن است از نظر علمی که گویا قابل دیدن است وقتی بدیهی باشد می‌گویند این مثل آفتاب روشن است از بس بدیهی است که به مرحله رؤیت می‌رسد فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ﴾ خب این نظم محیرالعقول شما ببینید يك قطره آب را ذات اقدس الهی به این

صورت انسان در آورد که دهها دانشگاه و صدها دانشکده درباره شناخت بدن انسان دارند کار می‌کنند هنوز آغاز رهند انواع و اقسام بیماری‌ها کشف نشده، انواع و اقسام داروها کشف نشده تازه این برای بدن انسان اما ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۱ حساب دیگری دارد فرمود يك قطره آب را خدا به این صورت در آورده یعنی در عالم خبری نیست ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۲ آفریدگاری نیست؟! شما می‌بینید در آیه چهارم سوره مبارکه «رعد» گذشت فرمود: ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ﴾ يك تکه زمین حالا يك هتکار زمین خاك یکی، آب یکی، هوا یکی، باغبان یکی، شمس یکی، همه این امور یکی اما می‌بینید رنگ‌های گوناگون، میوه‌های گوناگون ﴿نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ﴾؛ ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ﴾ اما میوه‌هایشان شبیه هم نیستند خب این نظم يك ناظم ندارد؟! فرمود مطلب به قدری روشن است که دیدنی است ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ﴾ بعد اگر بگویند که چگونه زنده می‌کند می‌گوییم همان طوری که اول آفرید این دیگر روشن است ﴿ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ اصل معاد ضروری است اگر نباشد که عالم می‌شود لغو که هر کسی بیاید هر کاری بکند برود طاغی و باتقوا آن کسی که اهل تقواست آن کسی که اهل طغیان است اینها هر دو بروند و خاك بشوند و خبری نباشد خب معنایش این است که عادل و ظالم می‌شود یکسان! چون بعد از مرگ اگر عدم باشد «لا میز فی الأعدام» در اعدام که خبری نیست آن وقت معنایش این است که حق و باطل - معاذ الله - در عالم یکی است! خب می‌شود اولین لهو، اولین لغو، فرمود ما بازیگر نیستیم ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۳ ما بازیگر نیستیم عالم بازیچه نیست که هر که بیاید هر کاری بکند، بکند ما بالحق آفریدیم این مقصدی دارد این چنین نیست که هر کسی بیاید هر کاری بکند چه خیر چه شرّ و هیچ خبری هم نباشد پس حساب و کتابی هست. چه کسی دوباره زنده می‌کند خب همان که بار اول آفرید اینکه مشکلی ندارد فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۶.

عَلَى اللَّهِ يَسِيرُ * قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ ﴿١٣﴾

حکیمانه بودن مشیت خداوند

حالا که این چنین شد حسابی هست، کتابی هست، جهنمی هست، بهشتی هست، نعمتی هست، نعمتی هست، نقمتی هست بر اساس حکمت الهی کار انجام می شود آن بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) که در صحیفه است این از غرر بیانات آن حضرت است که فرمود: «يَا مَنْ لَا تَبَدُّلَ حَكْمَتِهِ الْوَسَائِلُ»^۴ ای خدایی که با هیچ توسلی نمی شود مسیر حکمت تو را عوض کرد که ما حالا با وسیله بخواهیم - معاذ الله - تو کاری بکنی که حکیمانه نباشد تمام توسلات برای آن است که کار ما را در ردیف حکمت خود قرار بدهی عفو کنی، ببخشی و مانند آن «يَا مَنْ لَا تَبَدُّلَ حَكْمَتِهِ الْوَسَائِلُ» مشیئت الهی بر اساس حکمت است فرمود: ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ﴾.

منقلب شدن انسان و بروز اسرار درونی او در معاد

بعد فرمود شما همین طور به حضور خدا نمی روید آن باطنتان می آید بیرون منقلب می شوید و تمام اعمالتان در دستتان است می روید آنجا، هیچ نمی توانید انکار کنید ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۵ اگر کسی تمام اعمالش آمده رو شد [نمی تواند انکار کند] اینکه گفته شد آن روز ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ این به چند معناست یکی اینکه «لا ريب في وقوعه» اصطلاح ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در قرآن همان اصطلاح بالضروره منطق است ما می گوئیم دو دوتا چهارتا بالضروره این قضیه بالأخره جهت دارد «الانسان ناطق بالضروره» يك قضیه ممکنه داریم می گوئیم «زيد عالم بالامكان» اما می گوئیم «النار حارة بالضروره» قضیه بالأخره جهتی دارد یعنی ربط محمول به موضوع یا شل است یا محکم، اگر محکم باشد جهت قضیه ضروره است می گوئیم «الانسان ناطق بالضروره» اگر شل باشد جهت قضیه امکان است

۴. الصحیفه السجادیة، دعای ۱۳.

۵. سورۀ طارق، آیه ۹.

می‌گوییم «زیدُ عالم بالامکان» این «بالضرورة» در منطق همان است که در قرآن کریم به عنوان ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ یاد می‌شود ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ یعنی شک‌بردار نیست امر ضروری قطعی شک‌بردار نیست ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۶ «المعاد حق، المعاد آتٍ بالضرورة» این «بالضرورة» منطقی به صورت ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ قرآنی است و در آن روز هم جا برای شک نیست همه چیز بین و شفاف است خب اگر سرائر انسان ظهور کرد طوری که ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ * ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۷ جا برای تکذیب نیست فرمود شما می‌روید نزد خدا اما منقلباً می‌روید نه بسته بروید تا بتوانید انکار کنید یعنی بعد از اینکه تمام اسرارِتان از درون به بیرون آمد شفاف شد که راه برای انکار نیست با این وضع می‌روید خب دیگر آن روز جا برای انکار نیست ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ﴾ اما ﴿وَالِيهِ تَقْلُبُونَ﴾ این قوی‌تر از ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ است ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ يك سطح متوسطی را می‌فهماند اما ﴿إِلَيْهِ تَقْلُبُونَ﴾ معنای بالاتر و دقیق‌تری را می‌فهماند.

ناتوانی همگان در برابر اراده الهی

می‌فرماید چنین چیزی هست شما بخواهید در برابر این صحنه مقاومت کنید مقدورتان نیست، بخواهید فرار کنید میدان را ترك کنید این هم مقدورتان نیست ﴿وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ فرقی بین آسمان و زمین نیست آنجا بروید قانون همین است زمین باشید قانون همین است ﴿هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾^۸ نه موجودات آسمانی می‌توانند قضا و قدر الهی را عاجز کنند و نه شما ﴿وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ و نه یاری‌کننده‌ای دارید غیر از خدا و نه سرپرستی، می‌دانید بالأخره عجز انسان روشن است این حرفی در آن نیست در بعضی از موارد به حسب ظاهر برخی از کارها را انجام می‌دهد برخی از کارها را مُعین و معاون او انجام می‌دهد در برخی از موارد اصلاً کاری از او ساخته نیست حالا یا در دوران کودکی است یا در دوران

۶. سورة آل عمران، آیه ۹.

۷. سورة زلزال، آیات ۷ و ۸.

۸. سورة زخرف، آیه ۸۴.

کهنسالی و فرتوقی است آنجایی که يك مقدار کار را خود انسان انجام می‌دهد بقیه را دیگری، می‌شود جای نصرت
 که دیگری ناصر انسان است آنجا که هیچ کاری از انسان ساخته نیست نظیر دوران کودکی یا دوران کهنسالی
 دیگری ولیّ انسان است بالأخره او تر و خشك می‌کند کاری از انسان ساخته نیست فرمود غیر از خدا شما ولیّ
 بگیری ندارید، ناصر بگیری ندارید، خودتان هم بخواهید مشکلاتان را حل کنید که مقدورتان نیست فرمود: ﴿وَمَا
 لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ﴾ اینها هستند که از رحمت خدا مأیوس‌اند در
 حالی که ما در رحمت را تا آخر باز کردیم اما اگر خود اینها این در را بستند و با در بسته وارد معاد شدند دیگر از
 رحمت الهی خودشان را مأیوس کردند ﴿وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ
 أَعْمَالِنَا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»